

پیشنهاد شما به صندوق‌های بانزشتگی در این خصوص چیست؟

من فکر می‌کنم صندوق‌های بانزشتستگی باید بروند به این سمت که طول دوران کار را تصحیح کنند. متأسفانه نظام حمایتی ما با صندوق‌های بانزشتگی تداخل دارد. تمام این بارها به دوش نهاد دولت است. ما می‌خواهیم دولت، رفاه اقتصادی افراد را وقتی که به سن سالمندی یا بانزشتستگی می‌رسند، تضمین کند. این مسئله به سادگی قابل تغییر نیست. می‌دانید شرایط اقتصادی حکم می‌کند دولت همچنان نقش و سهمش را در این بخش داشته باشد. اما واقعیت این است یک بخشی از حمایت‌ها از طریق نظام‌های حمایتی آمده و باری شده بر دوش صندوق‌ها. یعنی فرض کنید ما نهاد‌های حمایتی رسمی داریم، مثل کمیته امداد، سازمان بهزیستی و یا سمن‌هایی که ممکن است به صورت خیریه‌ای کار کنند اما چرا ما نقش حمایتی دولت را به این سازمان‌ها نمی‌سپاریم؟ ما اینها را می‌آوریم و بر صندوق‌هایی مانند تأمین‌اجتماعی تحمیل می‌کنیم. برای حل این موضوع باید قانون تأمین‌اجتماعی و صندوق‌ها را به طور کلی بازبینی کنیم.

در این باره بیشتر توضیح می‌دهید؟

به نظر من، ما صندوق‌ها را تبدیل به تأمین‌اجتماعی به معنای عام کرده‌ایم. آمدیم و گفتیم مثلاً فردی که پنج سال کار کرده و آسیب‌دیده یا ۱۰ سال کار کرده و آسیب‌دیده مستمری برقرار شود. یعنی گفتیم لازم نیست در مواردی فرد ۳۰ سال سابقه یا ۶۰ سال یا ۶۵سال سن داشته باشد. اینها اقدامات درستی است، اما جای این اقدامات در صندوق‌ها نیست. ما باید صندوق‌ها را از این مسائل جدا کنیم. ما باید آن بخش حمایتی دولت را بیاوریم و بسپاریم به سازمان‌ها و نهاد‌های حمایتی و بودج‌اش را در آنجا تأمین کنیم و آنها را مأمور کنیم تا حقوق و مستمری این افراد را برعهده گیرند. این روند بانزشته شدن یک مقدار کم ناعادلانه است. مثلاً شخصی ۳۰ سال کار کرده و حقوق بانزشتگی می‌گیرد و کسی هم وجود دارد که ۱۰ سال کار کرده و به خاطر از کارافتادگی حقوق می‌گیرد. فاصله‌ای هم بین این دو نفر زیاد نیست. چرا؟ به خاطر اینکه ما آمدیم اهداف حمایتی خود را با صندوق‌های بانزشتگی در هم آمیخته‌ایم و به همین خاطر صندوق‌ها به دردر افتادند و بار بدهی‌های دولت هم همین‌طور افزایش پیدا می‌کند. اگر این موضوعات را از هم جدا کنیم، تکلیف دولت با بخش حمایتی و بخش بیمه‌ای روشن می‌شود. یعنی اگر ما موانع تشویق‌های بانزشتگی پیش‌ازموعد، موانع ناشی از تداخل اهداف حمایتی و بیمه‌ای و موانع تداوم کار را لااقل برای بخش‌هایی برداریم، به‌خودی‌خود افزایش امید به زندگی و شانس زنده ماندن در سال‌های سالمندی منجر می‌شود که افراد زود بازار کار را ترک نکنند. بنابراین اینها وقتی در بازار کار می‌مانند، حتی اگر سنوات بانزشتگی شان پر شده باشد و به همین خاطر حق بیمه پرداخت نکنند، حداقل حقوق بانزشتستگی دریافت نمی‌کنند. این روند می‌تواند در از بین بردن بدهی‌های صندوق‌ها و ایجاد اندکی توازن در این در یافتی‌ها و پرداختی‌های صندوق مفید و مؤثر باشد.

دوم اینکه انسان موجود متفکری است و فکر می‌کند و می‌گوید من مثل گذشته عمر نمی‌کنم. مثلاً قبلاً ممکن بود اگر کسی به ۶۰سالگی برسد، ۱۲ سال دیگر عمر کند. الان می‌گوید من احتمالاً ۱۸ تا ۲۲ سال دیگر عمر می‌کنم؛ یعنی ۷ تا ۱۰ سال بیشتر از گذشته، بنابراین برای این سال‌ها می‌خواهم چه اقداماتی انجام دهم؟ یک گروه قابل توجهی از افراد سعی می‌کنند پس‌انداز خود را بیشتر کنند. این موضوع نرخ پس‌انداز را بیشتر می‌کند. این دو، سود جمعیتی سوم را بوجود می‌آورند. سود جمعیتی سوم در حال حاضر بحث است و در اقتصاد نسلی و جمعیت‌شناسی اقتصادی از آن به عنوان اقتصاد نقره‌ای یاد می‌شود. ما قبلاً به جامعه‌ای که جمعیت‌اش در حال سالمند شدن بود، می‌گفتیم جامعه خاکستری. به خاطر موهای خاکستری. در قرن بیست‌ویکم چون اکثر جوامع دارند به این سمت می‌روند، گفته شد قرن خاکستری. این بحث جمعیتی است. در بخش اقتصاد جمعیت، به اقتصاد قرن بیست‌ویکم می‌گویند اقتصاد نقره‌ای.

قرار است چه تغییراتی در این اقتصاد نقره‌ای و قرن خاکستری نسبت به قرن قبلی رخ دهد؟

در این اقتصاد، دیگر فقط نیروی کار، کار نمی‌کند. سرمایه هم دخالت دارد و نقش سرمایه مهم‌تر از کار می‌شود و در بخش کار هم فناوری به کمک تولید می‌آید. بنابراین دو اتفاق بزرگی که در پی تغییرات جمعیتی رخ می‌دهد، یکی انباشت بیشتر ثروت و در صورت سرمایه‌گذاری، رونق ناشی از سرمایه است. یعنی افزایش نسبت سرمایه به نیروی کار که بهره‌وری را رشد می‌دهد و دوم؛ توسعه سرمایه‌انسانی. جوان‌هایی که درس خوانده‌اند، سالم‌تر هستند، بیشتر می‌توانند کار کنند، فکر کنند، با فکرشان تولید کنند و سیستم‌های هوشمندی به وجود بیاورند که

جایگزین نیروی کار شود. ترکیب این دو می‌تواند اقتصاد را نجات دهد. اگر شما می‌بینید اقتصاد ژاپن سر پا است به همین دلیل است. واقعاً اگر سالخوردگی جمعیت ژاپن در کشور دیگری اتفاق می‌افتاد، من به شما قول می‌دهم که آن کشور طولی نمی‌کشید که از پا می‌افتاد. هرچند الان ژاپن با شرایط سخت‌تری از گذشته مواجه شده است؛ از یک طرف به خاطر نرخ باروری بسیار پایین، جمعیت‌اش در حال کم شدن است و از آن طرف هم جمعیت‌اش دچار سالمندی یا سالخوردگی مغرط شده، اما با این حال باز هم می‌بینیم ژاپن همچنان یکی از کشورهای قدرتمند اقتصادی –صنعتی است؛ چرا؟

به خاطر آن دو موضوعی که گفتم؛ یعنی سال‌های بیشتر کار به اضافه افزایش نرخ پس‌انداز. رشد جمعیت



به نظر من، ما صندوق‌ها را تبدیل به تأمین اجتماعی به معنای عام کرده‌ایم. آمدیم و گفتیم مثلاً فردی که پنج سال کار کرده و آسیب‌دیده یا ۱۰سال کار کرده و آسیب‌دیده مستمری برقرار شود. یعنی گفتیم لازم نیست در مواردی فرد ۳۰سال سابقه یا ۶۰سال یا ۶۵سال سن داشته باشد

سالمندش هم باعث افزایش ثروت و طول عمر می‌شود که ما به آن می‌گوییم ثروت چرخه عمر. این امر منجر به این می‌شود که رونق در یک جای دیگری غیر از کار یدی متمرکز شود و رشد پیدا کند. این در حالی است که تولید خود در یک جای دیگری غیر از کار در حال گسترش است.

آیا با بسته شدن پنجره جمعیتی فعلی دیگر نمی‌توان کاری انجام داد؟

درست است که نخستین پنجره فرصت جمعیتی در حال بسته شدن است، اما اینکه این تنها پنجره نیست، پنجره‌های زیادی در پی تغییرات جمعیتی دارند باز می‌شوند. اولاً ما فقط یک پنجره نداریم و چندین پنجره داریم و ثانیاً قرار نیست ما در آینده تنها به نیروی کار متکی باشیم. امروزه می‌بینیم در فروشگاه‌های جهان فروشنده‌های هوشمند کار می‌کنند. یک ربات می‌آید جلوی شما قرار می‌گیرد، شما جلوی او می‌ایستید و بدون اینکه پرو کنید، لباس را که می‌گیرید، به شما تصویری می‌دهد که انگار آن لباس را پوشیده‌اید و شما تصمیم خود را برای خرید می‌گیرید. قبلاً این‌طور بود که دو نفر باید می‌ایستادند جلوی اتاق پرو و مدام به شما لباس می‌دادند و از شما لباس می‌گرفتند تا ببینند سایزتان چقدر است، آیا مناسب شما هست یا خیر، رنگش مورد پسند شماست یا خیر. کلی هم وقت شما را می‌گرفت، اما الان داریم این کارها را به وسیله سیستم‌های هوشمند انجام می‌دهیم.

معنای آن این است که دیگر تولید کالا و خدمات مانند گذشته نیست که فکر کنیم اگر رشد نیروی کار ما کم شود، اقتصاد ورشکسته خواهد شد. انسان فکر می‌کند و تولید را افزایش می‌دهد. او با تفکراتش تولید را توسعه می‌دهد.

این مسئله از کجا نشأت می‌گیرد؟

این روند و این تغییرات از سرمایه انسانی می‌آید. سرمایه انسانی، تجمع دو ویژگی و پیامد تغییرات جمعیتی است؛ یکی سلامت و دیگری آموزش که ما به زبان ساده می‌توانیم بگوییم آدم‌های ماهر سالم. آدم‌های ماهر سالم، هم سالم هستند و هم دیگر لازم نیست از محل کارشان مرخصی طولانی بگیرند. از طرف دیگر، مهارت دارند؛ چون خوب آموزش دیده‌اند. ما باید با توجه به فناوری و هوشمندسازی، یک سیاست‌گذاری درست داشته باشیم. با سیاست‌گذاری صحیح، نه تنها می‌توانیم جلوی خسارت‌های ناشی از سالخوردگی جمعیت را بگیریم، بلکه می‌توانیم حتی نسبت به شرایط فعلی اقتصادمان را بیشتر رشد و درآمد سرانه را افزایش دهیم و رفاه اقتصادی بیشتری فراهم کنیم.

آیا کاهش جمعیت و کاهش نرخ باروری به پنجره فرصت جمعیتی مرتبط است؟

همه این بحث‌هایی که من مطرح کردم، سواى سیاست‌های جمعیتی برای کنترل اثرات منفی کاهش باروری در سطوح خیلی پایین است. اینکه باروری پایین در ایران و در همه جوامع انسانی مسئله جدی است، این موضوع سر جای خود؛ هیچ حرفی در مورد آن نمی‌توان زد. باروری وقتی خیلی پایین می‌آید، ما در سراسییبی سقوط جمعیتی قرار می‌گیریم و هیچ شکی در آن نیست. این یک بحران و یک مشکل جدی است که باید برای آن سیاست‌گذاری شود، اما لزوماً نباید آن را به سالخوردگی جمعیت، پنجره فرصت جمعیتی و موضوعاتی مانند آن وصل کرد. بحث سیاست‌گذاری تخصص من نیست. من دانش عمومی دارم. در جریان‌سازی در مورد سیاست‌گذاری، ابتدا ما به یک رویکرد واقع‌بینانه به تغییرات نیازمندیم. متأسفانه مدت‌هاست یک رویکرد غیرواقعی در حال شکل گرفتن است. بحران جمعیتی

گریبانگیر ما شده و در آینده واقعاً ممکن است ما را زمین گیر کند.

من می‌گویم شما اگر می‌خواهید بحران جمعیت را حل کنید، بیا باید سراغ متخصصان، بیا باید سراغ کسانی که این موضوعات را می‌دانند و مطالعه و تجربه کرده‌اند. این موضوعات‌های جمعیتی که در کشورهای دیگر بود را مطالعه کرده‌اند و در این حوزه تجربه و دانش دارند. مهم‌تر از همه، تخصص دارند. اینها می‌توانند ما را در سیاست‌گذاری حل بحران راهنمایی کنند. وقتی که ما جمعیت‌شناس را از حوزه مشاوره در تصمیم‌گیری‌ها و مشاوره در سیاست‌گذاری‌ها، حذف می‌کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که ما فکر کنیم که مثلاً فقط وام ازدواج افراد را تشویق به ازدواج می‌کند. نتیجه اینکه مثلاً تشویق

یا به پسر. عامل تعیین‌کننده برای تصمیم‌گیری ازدواج پسران گذشته از نگرش‌های اجتماعی و غیره، یک مقدار اقتصادی است. یعنی مهم‌ترین عامل آن، اشتغال است. دسترسی به منابع برای تأمین رفاه زندگی و مواردی دیگر. اما برای دختران موضوع چیز دیگری است، یعنی ما باید برای دختران یک فکری کنیم و برای پسران یک فکر دیگر.

یعنی نمی‌توان یک نسخه واحد بر ای هر دو پیچید؟

دقیقا. در باروری هم موضوع به همین صورت است. شما برای شاغلان باید یک سیاست و برای غیرشاغلان و خانه‌داران یک سیاست دیگر داشته باشید. شما کمتر جامعه‌ای را می‌بینید که خانه‌دار و شاغل باروری‌شان نزدیک به هم باشد، اما در ایران این مسئله وجود دارد. در ایران چندان تفاوتی بین باروری زنان خانه‌دار و باروری زنان شاغل نیست، به خاطر اینکه ما اینها را یک کاسه می‌بینیم، در یک ظرف آنها را می‌ریزیم و مشابه هم می‌بینیم، بنابراین متوجه نیستیم که اینها دو گروه متفاوت هستند. اما رفتارهای نزدیک و مشابه هم دارند و این رفتارهای نزدیک و مشابه لزوماً به معنای این نیست که انگیزه‌ها و عوامل یکسانی باعث باروری پایین هم زنان خانه‌دار و هم زنان شاغل شده است.

یعنی بسته‌های حمایتی همیشه یک بُعدی است و چندبُعدی نیست؟

این موضوع چندمشکل دارد؛ یکی اینکه مبتنی بر شناخت واقعیت و واقع‌بینانه نیست. این موضوعات منجر می‌شود به سیاست‌گذاری بی‌نتیجه. حالا اگر منابع را تلف نکنند و به اتلاف منابع منجر نشود، حداقل خسارتی که می‌زند، این است که زمان پاسخگویی به مشکلات را طولانی‌تر می‌کند و ما را می‌کشاند به جایی که یک‌دفعه با بحران مواجه شویم. وقتی هم با بحران مواجه شویم، حل کردن آن مانند کشورهای توسعه‌یافته بسیار سخت می‌شود.

راهکار شما برای حل این مشکل چیست؟

شما وقتی واقعیت ازدواج را از دل تحقیقات بومی که



بنابر این کار فرهنگی هم نیاز دارد؟

این همه تحقیقات اجتماعی – جمعیتی در ایران انجام شده که می‌تواند به ما بگوید چه گروه‌هایی، چه ویژگی‌هایی دارند؟ چه عواملی منجر به تغییرات در آنها شده؟ چرا باروری‌شان پایین آمده؟ ازدواج می‌کنند یا نمی‌کنند؟ اما ما همه این تحقیقات را کنار می‌گذاریم، می‌اییم سیاست را بر اساس آنچه خودمان برداشت می‌کنیم طرح‌ریزی می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم مردم به خاطر اینکه تبلیغات انجام نشده، بچه کمتر به دنیا می‌آورند. ممکن است برای بعضی‌ها این‌طور باشد، اما همه که این‌طور نیستند. مثلاً شما یک جوان کارگر را

در ایران چندان تفاوتی بین باروری زنان خانه‌دار و باروری زنان شاغل نیست، به خاطر اینکه ما اینها را یک کاسه می‌بینیم. در یک ظرف آنها را می‌ریزیم و مشابه هم می‌بینیم، بنابراین متوجه نیستیم که اینها دو گروه متفاوت هستند

سالگی ازدواج می‌کردند و پسرها یک مقدار عقب‌تر بودند، هم دیرتر ازدواج می‌کردند و هم عمومیت ازدواج در پسرها یک مقدار کمتر بود، حالا این موضوع برعکس شده، یعنی سرعت تأخیر دختران در ازدواج به نسبت پسران بیشتر شده است. مهم‌تر اینکه ما الان پدیده عجیبی را شاهد هستیم و آن عمومیت ازدواج دختران از پسران است و این موضوع از یک اتفاق مهم خبر می‌دهد، نشانه‌ای یک شرایط خیلی متفاوت با گذشته که یک اتفاق مهم در کشور ما است، برای اینکه ما یا به دختر نگاه می‌کنیم و

سطح می‌گذارند، اگر بخواهد برود و بگوید من می‌خواهم ازدواج کنم، اولین سؤالی که خانواده دختر از خواستگار می‌کند، این است که شغل شما چیست؟ اصلاً شغل داری یا نداری؟ چون بعضی‌ها بیکار هستند. بعد شغل شما چیست؟ چقدر درآمد دارید؟ آیا می‌توانید زندگی خودتان را تأمین کنید؟ بعد تازه می‌روند سراغ ویژگی‌های غیرمادی، مثلاً اخلاق، منش و ایمان. یعنی همیشه آن اول سؤالاتی که می‌پرسند، اقتصادی است و حالا شما چطور انتظار دارید که یک فرد بیکار بتواند ازدواج کند؟ چه کسی دخترش را به آدم بیکاری می‌دهد که معلوم نیست در آینده بتواند کار پیدا کند یا نه؟

دوم اینکه اگر شاغل هستید، چقدر امیدوارید که بتوانید زندگی‌اش را تأمین کنید. این حرف‌ها شاید خیلی پیش‌اپافتاده و طبیعی باشد و در دهان مردم هم هست، اما نگرش و رفتار گروه‌هایی از جوانان را شکل داده و می‌دهد. اینکه خیلی‌ها هستند که شاغلند و از نظر مالی توانمند اما ازدواج نمی‌کنند، دلیل نمی‌شود که بگوییم پس برای ازدواج و یا داشتن فرزند یا فرزند بیشتر نیازی به تأمین شغلی و اقتصادی نیست. متأسفانه این استدلالی است که برخی ارائه می‌دهند. این است که به نظر من باید از ارائه یک نسخه واحد برای همه خودداری و سیاست‌گذاری‌ها را با توجه به تنوع اجتماعی – اقتصادی کشور تدوین و اجرا کنیم.

جمع‌بندی شما از این موضوع که به بخش علمی قضیه هیچ توجهی نمی‌شود، چیست؟

می‌خواهم به این جمع‌بندی برسم که در این جامعه مطالعات کم نشده؛ علاوه بر دانشگاه تهران، دانشگاه‌های دیگری هم هستند که بالاخره دانشجو علاقمند بوده، استاد هدایت کرده و یا خود سازمان‌ها و نهادهای دولتی که داریم، کارهای تحقیقاتی زیادی کردند. اما چه کسی آمد بنشینند و این تحقیقات را برای سیاستگذار تجزیه و تحلیل کنند؟ چه موقعی سیاستگذار آمد یقه من استاد دانشگاه را گرفت و بگوید آقا، این همه درس خواندی از مالیات، حقوق گرفتی از مالیات و... به عنوان عضو هیأت



علمی تا الان ۲۷ سال سابقه و تجربه داری، بیا و به من بگو چه کاری باید انجام دهیم؟ چه موقع آمد؟ چه موقع این رابطه برقرار رشد که ما هم بتوانیم نتیجه کارمان را ارائه دهیم و در اختیار سیاستگذار بگذاریم تا آن سیاستگذار هم یک رویکرد واقع‌بینانه نسبت به موضوع پیدا کند. من فکر می‌کنم این روابط، روابط روان و درستی نیست. در مورد رابطه بین دانشگاه‌ها با بخش صنعت، برخی نگران می‌شوند اما در مورد رابطه بین دانشگاه و علوم انسانی و علوم اجتماعی و اقتصاد و جمعیت‌شناسی با دولت و سیاست‌گذاران نگران نیستند. ما باید نگران این موضوع هم باشیم و باید این پیوندها را ایجاد کنیم.

ما چرا از روش‌ها و تجربه گروه‌های دیگر و بخش‌های دیگر استفاده نمی‌کنیم که اینقدر آدم‌هایی هدف نیابند در دانشگاه و بروند. این همه جوان‌هایی که می‌آیند، خیلی‌هایشان بچه‌های باهوش و زحمتکشی هستند و اهل کار؛ خب اینها بیایند واسط شوند و نتایج تحقیقاتی را که در دانشگاه‌ها وجود دارد به دولت برسانند. سیاستگذار بداند که می‌تواند از من کمک بگیرد و بخش تحقیقات هم بداند که باید پاسخگو باشد، یعنی اگر تحقیقی انجام می‌شود، باید یک مراحل بدهد، نه اینکه صرفاً چهار جدول و نمودار ارائه دهد. راه‌حل این است که لااقل در مقاطع دکتری و حتی کارشناسی ارشد، ما برنامه‌هایی برای ایجاد پیوند بین دانشگاه و علوم اجتماعی مشابه پیوند دانشگاه با بخش صنعت ایجاد کنیم. مثلاً دوره‌های اینترنتی، قوای سه‌گانه برای بهره‌گیری و خدمات متقابل با دانشگاه، نیروهای تحصیلات تکمیلی خصوصاً دکتری، برنامه داشته باشند. مطمئن باشید منافع زیادی در این تعامل عاید کشور خواهد شد.